

۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب .....  
مؤلف .....  
مترجم .....  
شماره قفسه ..... ۱۶۱۴۶

جمهوری اسلامی ایران  
شماره ثبت کتاب ۲۰۷۴۱۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: \_\_\_\_\_

موضوع: \_\_\_\_\_

شماره قفسه: ۱۶۱۴۶

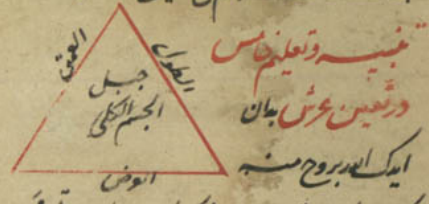
شماره ثبت کتاب: ۲۰۷۳۱۱



۱۶۱۴۶

۲۰۷۳۱۱

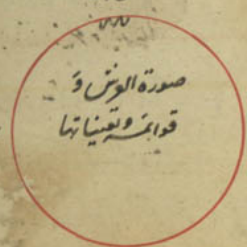
و در اظهور نسبت الی اجسام و وجود او بعد از ظهور و لوح  
 و طبیعت بود و بواسطه ایشان لا یرحم جفاقی بلکه  
 که آن طول و عرض و عمق است ظاهر است که طول  
 او از عقل و عرض او از نفس و عمق او از طبیعت است  
 و آن خلقت تا بر که طلا آن جمیع جسمانیات  
 و آن جبل جسم کلی است که در روان و الطور اشارت  
 بدوت و صورت جسم کلی و تعیین او شلا نیست



ایک لبر و روح مننه  
 که میولی چون قابل صورت و اشکال بود اول صورتی و  
 نسکی که بعد از ظهور خالق مننه و تحقق جسمیت قبول کرد  
 از اسم تصور و خالق صورت استنداره و شکل استنداره  
 بود که احسن اشکال است بجهت آنکه افزای او همه تنه



بگذرد و متساوی و متعادلند و آن شکل مستدیر عین  
 شکل عرش رحمانی آمد و آن شکل کروی در وسط این  
 جسم کل و صفاق او پدید آید و صورت عرش در جسم  
 کل و ضایق او اینست و هیچ منزه و عرش بکلم غلبه  
 وحدت چون مضایق عقل اول  
 آمد و مظهر او بود و لا جرم در مقابل  
 وجود سیمد و شفت کاند  
 عقل قوام سیمد و شفت کاند  
 عرش بر پدید آمد و صورت او در مثال اینست اگر چه فی  
 ارباب گفتند در این نیز دیده  
 باعتبار کونین از طبیعه الجمعه  
 للکلیات لا درجه المسماة بالحرارة  
 والبرودة والرطوبة واليبوسة  
 و کلمه آتی در وی واحد است چرا که او اول ترکیب است



و او

و او محلی استوار، رحمانیت بجمع معانی استوار، مضایق  
 میان او و اسم رحمن باعتبار شمول و احاطه و تعلق  
 نظایریت و بعضی او را نسبت نیز دیده اند و آن ظاهر است  
 و او باعتبارات جسم کل عالم را بنیاد است بدست خدا که  
 عقل اول که روح اعظمش میگویند و نفس کل که قلب  
 عالمش میخوانند عالم را بنیاد بر روح و قلب و عالم را  
 باعتبار این جسم کل صورت او عرش است آن روح  
 و قلب انسان کبیر میخوانند و انسان را انسان صغیر و  
 عالم صغیر میگویند و آن انسان صغیر و عالم صغیر آن روح  
 و نفس آن انسان کبیر است و چون این عرش رحمانی  
 متعین شده و مستوی اسم رحمن گشته و جوهر مبارک داده  
 و بهیولای عالم اجسام است قابل تصور بود و طبیعت  
 ظاهر شوند و در صور و نفس کل با ذن آتی عامل بودند  
 در انشاء و ترکیب پس لا جرم در وسط دایره عرش عظیم

کرسی کریم پیدا آمد و در حضرت که کرسی کریم در جوف عرش  
 عظیم میجاست که حلقه در محرابی افتاده باشد و چون  
 کرسی تعیین شد آن ابراهیمی و کلمه پادشاهی در عرش که اول  
 عالم ترکیب است و احد بود در کرسی که نامی عالم ترکیب است  
 منتسب شد بار و نبی که رسول صلی الله علیه و آله تغییر زبان  
 کرد فی قوله علیه السلام تدأت لیه القدمان و صورت تعیین  
 کرسی در جنب عرش عظیم و جوف او را مثال اینست  
**تنبیه و تعلیم سادس در معرفت**  
**قدمین بدان اطلعک الله علی**  
 خیایم و کشف کلمه خیایم که تعیین  
 یکی قدم و صفت که آن شایسته  
 بار و او شایسته احکام و هدایت  
 کثرت حفظ و طلب الاعتدال و یکی  
 قدم نبی و او نافی احکام کثرت از وحدت اهتر از او



و خدا عن الیک خراف و این کرسی درین عالم اجسام  
 صورت لوح است چنانکه عرش منظر و صورت قلم  
 آمد و چون کرسی را بحدود صیغه صفات با اسم رحیم  
 بیشتر است لاجرم منظر اسم رحیم مستوی او آمد چنانکه  
 عرش باعتبار شمول و عمومیت منظر اسم رحیم گسترده بود  
 و مثال کرسی برین وجه نمودن باعتبار آنست که محل تکی  
 قدمانت و باعتبار آنکه در جنب عرش شبانه حلقه است  
 که در بیابانی افتاده باشد و نیز دایره ایت در جوف  
 دایره عرش و برابر باب کشف بهره و صورت کشف  
 میشود چنانکه در عرش گفته که در صورت دایره و شایسته  
 و در بیابان ظاهر میشود **تنبیه و تعلیم سابع در معرفت**  
**ایجاب و فک اطلس و بروج و دور ایشان بدان**  
 بنگار الله مبلغ الرجال و او اصلک الی تمام الکمال که چون  
 عرش محل استوائی رحمانی و کرسی موضع تکی قدمانت



و بیولی قابل صورت بود و طبیعت محلا و در قبول حکم  
 اجساد او در صورتش لاجرم جدا بصورت وایره ویکر  
 ظاهر شد که در جسم کل واقع بود و در جوف کرسی و در غبار  
 سربان آن کنیسات ارضه که حرارت و برودت و برودت  
 و رطوبت اندوزن حقائق ملاتمه که طول و عرض و عمق است  
 این دانه منقسم شده و از ده وایره و قسم منروضی  
 محسوسی باعتبار غلبه و همت برود او درین و تبه صورت  
 عرش است و مضامی اوست بکم غلبه و همت بکده او را  
 عرش مکنون مسکونند و آن دوازده قسم منروض و از ده  
 برج اندک قال الله تعالی و التما ذاب البروج و در  
 دوازده برج دوازده ملک اندک هر یکی را بجاری و آوا  
 حکم لا یعصون الله ما امرهم و انیعلون ما  
 یؤمرون غمان ازان کار بر نمی آید و بنیر آنچه بدان  
 مامورند بجزی و یکم مغول نمیشوند و این اول ملکیت

که زمان بدان پد اشده و ایام در و هات شنبلی لیس و سنار  
 و این دوازده ملک که درین دوازده قسم اند راس  
 و زمین آن اقسامند و این دوازده ملک مخلوقند  
 بر دوازده صورت مختلف که گمان اند در عالم ما یعنی  
 در عالم عناصر و نشتای ادراک علماء رصد و هیات  
 تا این فلک بیش نیست و آن نیز بر سیل معراج  
 تحمیل است و سیر تقدم ارواح درینان که اگر نه چنین  
 بودی ایشانرا خطا در حقائق آن و احکام بروج و کواکب  
 واقع نشدی و از بسیار اندکی دریافته اند و این فلک را  
 فلک اطلس مگویند باعتبار آنکه منش خیت بقوس  
 کواکب و صورتش اینست  
 بدان احوک الله که اول این طالع  
 میزانست و طبیعت بیت او  
 که قسم است ازین فلک طالع است



کوزمان



و حکم او در عالم که نوبت بدو رسد شش هزار سال است  
 و بدست او حق تعالی متاع خلق احوال و تغییرات  
 داده و زمانی که در وی خدای تعالی خلق سموات و ارض  
 کرده است و او متحرک است و در زمان رسول ا صلح الله  
 علیه و آله دوره تمام شده بود و باز حکم خیران رسیده بود  
 چنانکه رسول صلی الله علیه و آله فرمود آن الزمان قید  
 است که **اربعین** یوم خلق الله و **عکاک دوم بر صورت**  
**عقوبت** و طبیعت بیت او که قسم است ازین  
 فلک بار و رطبت و حکم او در عالم که نوبت باورسد  
 پنج هزار سال است و حق تعالی بدست او متاع آفرینش  
 باز داده است و او ساکن است و **عکاک سوم بر صورت**  
**قوس است** و طبیعت بیت او که قسم است ازین  
 فلک حار یا سبیل است و حکم او در عالم که نوبت باو  
 رسد چهار هزار سال است و بدست او زمان اجساد و نوزید

و ظلمانیه

و ظلمانیه داده است و متاع آفرینش نبات است  
 او داده است و **عکاک چهارم را خدای تعالی بر صورت**  
**جبری با جادو کرده است** و طبیعت بیت او که حصه  
 است ازین فلک بار و یا سبیل است و حکم او در عالم  
 چهار الهی هر بار سه هزار سال است و خدای تعالی بدست  
 او متاع خلق لیل و نهار نموده است و او متحرک است  
 و **عکاک پنجم مخلوق است بر صورت دلو** و طبیعت  
 بیت او که قسم است ازین فلک حار رطبت و  
 خدای تعالی هر بار که نوبت بدو رسیده دو هزار سال حکم  
 بدو میدهد در عالم تکوین و او ملکیت کریم و بروی کون  
 و سبب و وقار غالب است و بدست او متاع تعیین  
 ازواج داده است و **عکاک ششم بر صورت قوس است**  
 و طبیعت بیت او که قسم است ازین فلک بارد  
 رطبت و خدای تعالی حکم باو در عالم تکوین هر بار که نوبت

باو میرسد هزار سال سید همه و او را اشتراک با ملک  
اجساد نوزیه و ظلمانیه و بدست او منافع خلق حیوان  
داده است **و ملک هفتم مکنون است بر صورت**  
**کبش** و طبیعت خانه او ازین فلک حار یا بس است  
و دولت او در عالم کون در نوبت او از حق تعالی دوازده  
هزار سال است و منافع خلق اعراض و صناعات احوال تمام  
بدست او داده است و او ملک شکر است **و ملک**  
**هشتم مکنون است بر صورت شور** و قسم او ازین  
فلک بارد یا بس است و دولت او در عالم کون با هر  
آبی یازده هزار سال است و او ملک کد بروی قفا  
و هیبت غالب است و بدست او منافع خلق خست داده است  
**و ملک نهم بر صورت توأمین** و طبیعت بیت او  
ازین فلک حار و طبیعت و نوبت سلطنت چون باد  
میرسد ده هزار سال حکم میراند باو آبی و او را اشتراک است

با ملک

با ملک اجسام و حق تعالی بدست او منافع خلق معادن  
داده است **و ملک دهم مکنون است بر صورت**  
**سرطان** و قسم او با در طبیعت و دولت باو در  
عالم کون هر بار نه هزار سال حق تعالی سید همه و او  
ملکیت شکر و بدست او منافع خلق دنیا داده است  
**و ملک یازدهم مکنون است بر صورت سده** و قسم  
بیت او ازین فلک حار یا بس است و خدای باو هشت  
هزار سال دولت سید همه چون نوبت باو میرسد و  
او ملکیت صاحب مقامات و بدست او منافع خلق  
آخرت باو آبی **و ملک دوازدهم مکنون است**  
**بر صورت سنبله** و طبیعت بیت او که حصه  
اوست ازین فلک بارد یا بس است و حکم او در عالم  
کون حق تعالی هر بار که نوبت باو میرسد هفت هزار سال  
سید همه و او را اشتراک است با ملک اجسام و با وجود

اشتراک مخصوصت با جسام انسانی که آدم علیه السلام  
دولت او موجود است پس فلک با من دور زده  
قسمی که کند و تکتون عالم نیز با من دور زده قسمی که  
میگردد و خدای تعالی از اسد و قوس و حمل کرده است  
موجود کرده اند و از جزا و نیزان و دلو کرده بود  
گردانند و از سرطان و عقرب و حوت کرده آب را  
موجود کرده اند و ز نور و سنبله و جوی کرده ارض  
بید آورده و اسد اعلم **به آنکه** باری سبحانه و تعالی در ایجاد  
هیچ چیز عین و شریک ندارد و آنچه گفتیم که منافع خلق  
فلانی بدست فلان ملک داد و بفلان چیز فلان چیز  
آورد در آن نیست که اینان عین او اند در ایجاد  
چون او منزله است از عین بلکه در آنست که عینم  
ایجاد میکند لایهم و بعضی موجودات قبول تکوین وجود  
در اسباب میکنند برای آن اسباب نصب کرده اند

قبول

قبول وجود تواند کرد و جمیع افعال حکم و الله خلقکم  
وما تعملون حتی مضافست و هر گاه که حق تعالی ایجاد  
فعلی خواهد کرد نخواست در کسی قصد و توجه آن فعل ایجاد  
میکند پس آنکه قصد و توجه کردن آن فعل میکند پس آنکه  
در وی آن فعل ایجاد میکند پس از ملک و فلک و کواکب  
و جن و انس و غیر ذلک غیر قصد و توجه نیست و آن قصد  
و توجه نیز خلیق الیه است سبحانه لیس از شریک و لا  
معین ایجاد شنکی میکند در انسان تا بدان تو قصد  
آب خوردن میکند و عند الشراب تسکین شنکی پس تسکین  
شنکی بوی مضافست چنانکه خلیق شنکی و توجه  
و قصد طلب آب نیز هم بوی مضافست و نیز در سابق  
علم آورفته که این اسباب برین وجه و ترتیب منصوب  
باشند و تکتون بعضی عند البعض باشند آن چنان شد  
و اول فعلی که در ایرکت بزمان و در دوره اولیام بید



آمد و در المیل و النار فلک اطلس بود و الله اعلم  
**تجربیه و تعلیم نامن در ایجا و فلک منازل**  
 بدان طکر که الله سبحانه و تعالی خلق کرد و این کرب  
 فلک اطلس ایجاد و احداث فلک منازل کرد و صورت  
 ایجا محسوس است و منازل بیت و ست که کانه قر  
 که بیت و ست حروف در خارج ستیم انسانی از آن  
 منقش گشته درین فلک ظاهرند و این فلک با فلک  
 حروف نیز میخوانند و بعضی میگویند که این فلک منازل  
 محل ارواح حروف انسانی اند و چنانکه فلک اطلس  
 مضامین بود با عرض فلک منازل را مضامین است با  
 کرسی و پیش بعضی این هر دو عرض و کرسی اند یعنی فلک  
 اطلس عرض و فلک منازل کرسی است و کلمه آری بود  
 این فلک چهار میگردد و این آخر افلاک غیر مستحیل است  
 و این چهار فلک افلاک نبات و جانند و مستحیلند

پیش

و پیش اهل شرع و کشف این افلاک اربعه قابل خرق  
 و التیام و فساد نیستند و افلاک سبعة قابل فساد و  
 خرق و التیام و طی و تنق و فطوره و افلاک اربعه  
 طبیعاً است و افلاک سبعة غیر یابند و حکم هدایت  
 ارض جت کرسی است و ست آن عرض رهن و محد  
 این فلک ارض جت است و متعرا و ست جهم  
 و این آن صورت است که خدا می نامد در کلام حمید خود فرموده  
فی قولنا قضرت بینهتم بسور له باب باطنه  
فیه الرحمة و ظاهر من قبله العذاب و صور

او در منازل زمین  
**بها تک** باری تعالی قدس  
 بوجود آن حرکت فلک  
 اطلس ابتداء است باید  
 آمده در عنوان فلک هزاره  
 آورد



برای م

بیت و یک مرتبه بید آورده و فلک را بران در آن وقت  
 کرده چنانکه فلک اطلس را بدو زده قسم کرد از هر قسمی  
 کرده ظاهر شد پس دو زده کرده ظاهر شد یکی ازین  
 کرات نفس مین فلکت و منت دیگر کت است  
 پس منت باشد و چهار که عناصر نیز و احکام این کرات  
 هم در کرات تعیین شد بروقی ترتیب و تقدیر عزیز  
 عظیم خاتمه در کلام مجید خود می نماید و نبیه عباد خود  
فی قولیم و الشمس تجری لمستقر لها ذلک تقدیر  
العزیز العظیم و الفرق قد ناه منا زل حتی عاد  
 کالرجون القیم پس این فلک را نیز از این قسم  
 منتسم کرده اند و بر هر قسمی مطلق تعیین کرد بر صورت  
 عالمی که کاین است در عالم ارکان پس این فلک دوره  
 کرد و بیان دوره حرکت عالم جان را پر و ن آورده چنانکه  
 زمین در فصل ببار حرکت خویشین چندین نباتات

و بیاتن

در مطلق که می آید و بخاست که قبضه خاک از زمین  
 بر زمین او را سوخته میداد و سکنت بجای آنس  
 که ترا فرستاده است که متعوض من مشو و چیزی که  
 در او اصحاب بنا کرده و بر آن ملک به واسطه سوخته  
 او باز میگردید و از روی چیزی افند نیکر و تا نوبت  
 بجز اسل رسید و غراسل علیه السلام با الهی متوجه  
 زمین گشت و زمین او همان سوخته که دیگر از او ده  
 بود بداد غراسل علیه السلام کت طاعت آنکس که در این  
 کار فرستاده است اولست از طاعت تو پس  
 از ارض قبضه تراب افند کردن سلما و خرنما  
 و ایضا و امره فظن فی اخلاف الناس و الود انهم  
 پس بعد از اضا ران قبضه بنیدی الحق حق اتم  
 غراسل را مشرف گردانید با کت قابض کرد و در او  
 هر کسی را که مخلوق است از آن قبضه پس بخریطت او

ذک م

کرد بدین تا تعفن نشود بدان تعفن قابل نزع روح  
الهی است و روح حیوانی در اجزای آن صورت ساری  
نشد بعد از تحیر طینت صورت آدمی در وی فتح کرد  
پس از برای او از نفس کلی نفس ناطقه جزئی و نفس  
کرده او را بنویسد که ایند بخود قوای حسی و معنوی و غیر  
فعل او را بوی داد و تدبیر حسیه او را بدست طبیعت  
عنقری داد و بر وی تکلیف کرد جمیع اسمای خود تا با آن نسبت  
تدبیر آنچه مالک است بدان بداند و در قوت  
الکتاب او علوم بنا و بد اسطره قوای که کل کتاب است <sup>ان</sup>  
فی کصیل عریه تحصیل پس روح حیوانی و قوای او  
از نفس رحمانیت و نفس ناطقه جزو او از اشعاع  
انوار نفس کلست پس حیثیت نفس رحمانی چون  
حیات نشاء او بدوست و اما عالم و مدرک سبب  
نفس ناطقه است و بقدره منفرد از آنکه در وی

غلز

بجمله متصل میگردد تا هر چه در او محل است  
ببند و اعطاء کل ذی حق فحق میکند و در طبیعت  
العنصریه او از تراب و طین و ما معدن و صلصال  
و حاسنون است و با هوفیه من النفس الکلی الروح  
المضاف الیه تعالی او حافظ و عاقل و در آن تصور  
و ذکر است و چون نغمه آبی در اجزای بدن او علیهم  
سرایت کرد و او از مرد و سوراخ بینی او بیرون آمد  
عطسه از وی صادر شد و چون صورت آن  
نار بود بر اسطره شدت عطسه تغییر شد و باز در حال  
باری هم حسن صورت او را کمال کان بوی رو کرد و علی  
در آن دم بآدم علیه السلام احمده الله علی روح حسن صورت است <sup>گفت</sup>  
الیک پس آدم گفت الحمد لله و چون حمد حق نعم  
بیزبان او جاری شد برورد کار او بوی گفت بر جمله  
اللهم یا ادر لهذا خلقناک ای التمدنی فارحکم

فذا تسميت العاطس اذا حمد الله بعد ازال قصه  
وقضية او باطلا كآنته كه خدای اعلم بتفصیل در  
قران مسكويه و آن مشهورست و در كتب مسطور  
**دیگر بدان بنامك الله عن سنة الغفلة** كه چون  
باری تعالی آدم را در وادی نمان ایجا کرد و جمیع ذریه  
او را بر مثال ذره از پشت او بدر آورد و باینسان گشت  
السنه بر بكم همه كفتد بلی و بعد از آن احوال انسان  
بر بوبیت همه را باز بست آدم فرستاد و تا ازین  
یکلی باقی باشد در اصلا آب و اوار عام امهات ویت  
برنجیزد و دنیا باشتای ایشان شتی میگردد و ایشان  
چنانکه بنجامتفاوتند در اتسالی او و الهی نیز متفاوتند  
بکب اطاعت او و مسابقت و ببادرت در اجاب  
دعوت حق طوعا و کره در آن موطن یشاق و معبد  
عبدالت نیز بکب مسابقت و سعی و ببادرت

نمودن

نمودن در جواب و تدبیر و تاخیر در آن تفاوت بود  
و تفاوت اینجا فرج تفاوت آنجا است و الله اعلم  
و سخن چون اینجا رسید ختم کتاب کنیم زیرا که علم الهی  
تا نهایت و عمق کتاه و کاری اهل زمین در پیش آ  
این بود سخن اهل تحقیق که ایشان اهل کشف و شرح اند  
و مؤید است بکتاب و سنت باساق اهل کشف و  
بعضی مواضع نیز حکمت آمیزت کن آن مطابق  
و موافق کتاب و سنت است و این کتاب مختص  
باجاد عالی انشاء انسانی امر است و کسیت کلتوبی  
و نشات او اکنون صور عالم را تا آدم چنانکه تفصیلا  
بر کب را نمودیم اجمالا و تسهیلا لمخفظ و الصبط جمله  
را در دایره بنامیم و این در بسته را که الی الآن بدین  
وجه بر طالبان و مستحان کسی نگشودت تو را الی  
اسد بکشیم پس باید که آن عزیز اعز اهدی الدارین از



ضبط و مطالعه این رساله دلاویز خانی باشد  
 تا در وقت طلاقات اگر مقدر باشد آنچه از کتابت  
 که باقی مانده باشد حل کرده شود و صورت دایره  
 کلیه جامعه اینست که نمودیم و اسما علم



تم هذه الرساله الشريفه في السادس من شهر جادى الآخرة  
 لسماسين دهن و الفقه الميرزا علي بن عبد المنعم  
 رحمه الله تعالى بن ربيع الدين العطار صاحب المصنف  
 والحمد لله اولاد آقا ميرزا حسين بن محمد بن علي ٥